

یوهان کریستوف فریدریش فون شیلر

دون کارلوس

مترجم

محمدعلی جمالزاده



۱۳۹۵

فهرست مطالب

مقدمه مترجم.....	یازده
۱. معرفی شیلر.....	دوازده
۲. اوضاع اسپانیا و درباره آن کشور در زمان دون کارلوس.....	هجده
۳. خصوصیات نمایشنامه دون کارلوس از لحاظ لفظ و معنی و ساختمان و کیفیت نمایش.....	بیست و چهار

اشخاص نمایش

ندیمه‌های ملکه.....	۱
از بزرگان و اعیان و اشراف اسپانیا.....	۱
پرده اول.....	۳
صحنه اول.....	۵
صحنه دوم.....	۱۰
صحنه سوم.....	۱۸
صحنه چهارم.....	۲۲
صحنه پنجم.....	۲۷
صحنه ششم.....	۳۴
صحنه هفتم.....	۳۸

۱۳۰	صحنه دهم
۱۴۳	پرده چهارم
۱۴۵	صحنه اول
۱۴۷	صحنه دوم
۱۴۸	صحنه سوم
۱۵۲	صحنه چهارم
۱۵۵	صحنه پنجم
۱۵۹	صحنه ششم
۱۶۰	صحنه هفتم
۱۶۱	صحنه هشتم
۱۶۲	صحنه نهم
۱۶۷	صحنه دهم
۱۶۸	صحنه یازدهم
۱۶۹	صحنه دوازدهم
۱۷۳	صحنه سیزدهم
۱۷۷	صحنه چهاردهم
۱۸۰	صحنه پانزدهم
۱۸۲	صحنه شانزدهم
۱۸۴	صحنه هفدهم
۱۸۶	صحنه هجدهم
۱۸۷	صحنه نوزدهم
۱۹۰	صحنه بیستم
۱۹۲	صحنه بیست و یکم
۱۹۹	صحنه بیست و دوم
۲۰۲	صحنه بیست و سوم
۲۰۴	صحنه بیست و چهارم
۲۰۷	پرده پنجم
۲۰۹	صحنه اول

۳۹	صحنه هشتم
۴۰	صحنه نهم
۴۳	پرده دوم
۴۵	صحنه اول
۴۷	صحنه دوم
۵۴	صحنه سوم
۵۶	صحنه چهارم
۶۰	صحنه پنجم
۶۵	صحنه ششم
۶۶	صحنه هفتم
۶۹	صحنه هشتم
۸۱	صحنه نهم
۸۳	صحنه دهم
۸۷	صحنه یازدهم
۹۰	صحنه دوازدهم
۹۳	صحنه سیزدهم
۹۴	صحنه چهاردهم
۹۶	صحنه پانزدهم
۱۰۳	پرده سوم
۱۰۵	صحنه اول
۱۰۶	صحنه دوم
۱۰۹	صحنه سوم
۱۱۴	صحنه چهارم
۱۱۹	صحنه پنجم
۱۲۱	صحنه ششم
۱۲۳	صحنه هفتم
۱۲۷	صحنه هشتم
۱۲۸	صحنه نهم

۲۱۲	صحنهٔ دوم
۲۱۴	صحنهٔ سوم
۲۲۰	صحنهٔ چهارم
۲۲۵	صحنهٔ پنجم
۲۲۷	صحنهٔ ششم
۲۲۹	صحنهٔ هفتم
۲۳۱	صحنهٔ هشتم
۲۳۴	صحنهٔ نهم
۲۴۰	صحنهٔ دهم
۲۴۶	صحنهٔ آخر

صحنه اول

کارلوس ولیعهد - دومینگو

دومینگو: اینک ایام خوش اقامت در آرانخوئز به سر رسیده است. و الاحضرت همایونی با خاطر آرام از این جا تشریف نمی‌برند، چون از اقامت ما در این جا نتیجه‌ای به دست نیامد. ای شهزاده، مهر خاموشی را از لب بردارید. مرا پدر خود بدانید و راز خود را با من در میان نهمید. اعلی حضرت در راه آسایش خاطر فرزند خود، فرزند دلبنده و یگانه خود، از هیچ چیز معذبه نخواهند فرمود.

[کارلوس به زمین نگاه می‌کند و خاموش است] آیا در دل شما آرزویی باقی مانده است که خداوندی که شما را عزیزترین فرزندان خود می‌داند، برآورده باشد؟ روزی که در قلعه شهر تولد، شاهدادگان در مقابل کارلوس شایسته طاعت فرود آوردند، دست او را بوسیدند و در این حال سران شش کشور شکست خورده به پای او افتادند، من حاضر بودم.^۱ حاضر بودم و به

^۱ در سال ۱۵۶۰ م اتفاق افتاد و در آن موقع، چنان که در بعضی از کتب تاریخی مسطور است، شش کشور و از آن جمله بیت المقدس و جزیره سیشیل و جزیره سیشیل و مستملکات امریکا (که آن وقت هند می‌گفتند)، که جمله در تصرف آراگون (از ایالات اسپانیا) بود، جزو متصرفات پادشاه اسپانیا درآمد. شیلر وقایع سال ۱۵۶۰ را در این جا در سال ۱۵۶۰ برده است. - م.

ای شهزاده، متوجه خودتان باشید که مبادا به گوشش برسد که شما از او بیزارید. اگر چنین خبری به او برسد سخت اندوهناک می‌شود.

کارلوس: آیا به راستی چنین تصویر می‌کنید؟

دومینگو: آیا هنوز آخرین نبرد تن‌به‌تن^۱ ساراگوس در خاطر والا حضرت مانده است یا نه؟ وقتی که پیکان به بدن اعلی حضرت اصابت کرد، ملکه با ندیمه‌های خود حاضر و ناظر بود و در غرفه وسط قصر نشسته به صحنه نبرد می‌نگریست. ناگاه غوغایی بر پا خاست که شاه مجروح شده است. در صفوف تماشاچیان هر چه و مرج شد و همین که خبر به گوش ملکه رسید، بی‌اختیار فریاد برآورد که آیا شاهزاده مجروح شده است؟ و چیزی نمانده بود که از بالای ایوان خود را پرتاب سازد، ولی چون دانست که پادشاه مجروح شده است، نفسی به راحت کشید و گفت: پس بروید و طبیب را خبر کنید! [در این جا دومینگو لحظه‌ای خاموش می‌ماند و سپس دنباله سخن را می‌گیرد] اما را اندیشناک می‌بینم، آیا در فکر فرو رفته‌اید؟

کارلوس: من تعجب می‌کنم وقتی می‌بینم مردی روحانی چون شما که پادشاهان گناهان خود را پیش او اعتراف می‌کنند، چنین به طیب خاطر داستان‌های شنیدنی حکایت می‌کند. [کارلوس در این حال جدی و عیب می‌شود] همیشه شنیده بودم که زیان و خطر سخن چینیان در این جهان از زبان زهر و خنجر آدمکشان بیشتر است. آقای عزیز، خوب بود این همه به خودتان زحمت نمی‌دادید. اگر در انتظار سیاست‌گزاری و امتنانید، خوب است از خود شاه چشمداشت داشته باشید.

دومینگو: شهزاده، البته شرط عقل و احتیاط آن است که انسان به سخن مردم گوش ندهد، ولی باید میان مردم تفاوت گذاشت. شما نباید حجت را با چاپلوس در یک کفه ترازو بگذارید. من خیرخواه شما هستم.

کارلوس: به شرط آن که پدرم از آن آگاه نگردد، و الا باید از تشریف رست و جبهه مطرانی در گذرید.^۲

چشم خود دیدم که چگونه سینه‌اش از این تصمیم شاهانه به تپش درآمد. شاهد بودم که نگاه پرنشاط و پرغرورش از فرط سرمستی و سرور می‌درخشید. ای شاهزاده، آن نگاه به زبان حال می‌گفت: «آرزوهایم برآورده شده است». [کارلوس صورت خود را برمی‌گرداند] ای شهزاده، این غم و اندوه خاموش و پرشکوه را هشت ماه است که ما در چشم شما می‌خوانیم، این غم و اندوه که برای تمام دربار معمای شده است و برای تمام کشور مایه نگرانی گردیده، خواب را بر اعلی حضرت همایونی حرام ساخته است و چه بسا مادران را نیز به گریستن واداشته.

کارلوس: [سرش را به شتاب برمی‌گرداند] مادرم؟ ای خداوند، چاره‌ای بساز که من از آن کسی که او را به مادری من برگزیده، درگذرم.

دومینگو: والا حضرت...

کارلوس: [به خود می‌آید و دستش را به پیشانی می‌برد] ای پدر محترم، طالع هرگز در مورد زن پدراهای متعدد که داشته‌ام با من یار و دمساز نبوده است. هنگامی که تولد یافتم و از نور حیات چشمم روشن شد، نخستین حاصل وجودم مرگ مادرم بود!^۱

دومینگو: شهزاده محترم، چرا باید چنین پیشامدی وجدان شما را معذب دارد؟

کارلوس: اما زن پدرم و مادر جدیدم. مگر نه این است که با آمدن او مهر و محبت پدرم به من بسیار اندک شد و تنها مزیت من این بود که من یگانه پسر او بودم؟ زن پدرم نیز دارای دختری شد. خدا می‌داند که در دامان آینده چه حوادثی خفته است.

دومینگو: ای شهزاده، سرتاسر اسپانیا ملکه خود را می‌پرستد. چرا باید فقط شما او را به دیده تنفر بنگرید؟ شاید حزم و احتیاط می‌گویید که باید درباره او چنین گفت. شهزاده، این مسئله غیرممکن است که زیباترین زنی که در عالم وجود دارد و به علاوه ملکه هم هست و حتی در ابتدا نامزد خود شما هم بوده است، نه، این از محالات است. باورکردنی نیست. هرگز، هرگز. چگونه ممکن است کسی را که همه دوست می‌دارند، کارلوس تنها کسی باشد که از او بدش بیاید. چنین چیزی از کارلوس پذیرفتنی نیست.

۱. مریم، مادر دون کارلوس، از شهزادگان پرتغال در سال ۱۵۴۴ در موقع تولد کارلوس سر را رفت. - م.

۱. در تاریخ آن که آن را به آلمانی «تورنیر» و به فرانسه «تورنوا» می‌گویند. کشتی مسلحی بود که در قدیم در میان دلاوران اروپایی موسوم بوده است و عموماً سواره با نیزه یا با سلاح‌های دیگر به عمل می‌آمده است؛ در ایران خودمان هم متداول بوده و به جنگ «مردامرد» خوانده می‌شود. - م.

۲. رتبه است به ارتقای رتبه کشیشان که برای هر رتبه و مقام جبه مخصوص هست. - م.